

فصلنامه علمی و پژوهشی

۱- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۶، ص ۱-۱۰

۲- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۲، بهار ۱۳۷۷، ص ۱-۱۰

۳- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱-۱۰

۴- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۷، ص ۱-۱۰

۵- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۵، زمستان ۱۳۷۷، ص ۱-۱۰

۶- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۶، بهار ۱۳۷۸، ص ۱-۱۰

۷- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۸، ص ۱-۱۰

۸- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۸، پاییز ۱۳۷۸، ص ۱-۱۰

۹- فصلنامه علمی و پژوهشی، شماره ۹، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱-۱۰

گنج عزلت، گنج عزت یا گنج عزلت

(نگاهی به تصحیح‌های دیوان حافظ خانلری، نیساری و سایه)

منصور پایمرد

در سال ۱۳۵۹ که دیوان حافظ به تصحیح زنده‌یاد دکتر پرویز ناتل خانلری به حافظ‌شناسان و حافظ‌دوستان عرضه شد، در نقدهایی که محققان بر این کار نوشتند، آن را نسخه نهایی حافظ برشمردند و امر تحقیق در راه دست یافتن به نسخه اصیل حافظ را پایان یافته فرض کردند.^(۱)

اما از پس این تصحیح عالمانه و توان‌سوز، دیدیم که دیگر پژوهندگان حافظ‌شناس، کار تصحیح دیوان خواجه را خاتمه یافته تلقی نکرده، به همت امثال دکتر نیساری و هوشنگ ابتهاج راه نسخه‌شناسی حافظ هموار و هموارتر شد، به گونه‌ای که اکنون می‌توان ادعا کرد، حافظ به دست آمده با تصحیح‌های اخیر با آنچه از قلم خواجه بزرگ تراویده است، بسیار نزدیک است و اگر اختلافی وجود دارد در جزئیات است و بسیار اندک.

حافظی که به سعی دکتر نیساری بر اساس ۴۳ نسخه قرن نهمی تصحیح و طبع یافته است، طبق گفته مؤلف، ۷۰۰ اختلاف در کلمات و عبارات با دیوان تصحیح ناتل خانلری دارد و ۱۱۲۷ فقره دگرسانی قرآت و تفاوت ضبط با دیوان تصحیح قزوینی - غنی.^(۲)

حافظ سایه نیز که با تکیه بر ۳۱ نسخه اصیل و معتبر تصحیح شده است، باز با حافظ دکتر نیساری و خانلری در مواردی اختلاف دارد.

اما اختلاف‌هایی که از آن سخن به میان آورده می‌شود، دیگر از سنخ اشتباه کاتبان نیست، بلکه این دگرسانی‌ها ناشی از تراش مداومی است که در طول زمان ذهن نقاد و مبتکر خواجه بر الماس شعر خود می‌داده است. بنابراین اکنون بیشتر بحث بر سر آن است که کدام واژه و ترکیب مهر آخرین تراش و تغییر و تصحیح حافظ را بر پیشانی دارد؛ و این جاست که دیگر نه از اقدم نسخ کاری ساخته است و نه از اکثر نسخ؛ زیرا هر مصحح بر مبنای ذوق و دانش ادبی و ذهنیتی که از حافظ و جهان‌بینی او دارد، از بین موارد مشابه و نزدیک به هم، یکی را بر مبنای نسخه و یا نسخه‌هایی برمی‌گزیند. مثلاً مرحوم خانلری در مواردی که قرائن ادبی و زبانی کار ساز نبوده، اعتماد به نسخه کهن‌تر کرده است و هوشنگ ابتهاج (سایه) که هم شاعری تواناست و هم آگاه و واقف به زیر و بم‌های موسیقی، ملاک‌گزینش خویش را در این موارد، زیباشناسی و موسیقی کلامی حافظ قرار داده و هر واژه یا ترکیب که به زیبایی بیت‌ها و هم‌آوایی آن‌ها بیشتر یاری‌رسان بوده، آن را آخرین بر ساخته و تصحیح حافظ دانسته است و این شیوه، همان است که دکتر شفیمی کدکنی (که در کار تصحیح حافظ سایه همکار و مشاور او بوده) بر آن تکیه و تأکید دارد. مثلاً در مورد انتخاب بین «بنت‌العنب» که دکتر خانلری در تصحیح خود آورده و «تلخوش» آن که ابتهاج و قزوینی و بعضی دیگر از مصصحان برگزیده‌اند از بیت زیر:

آن تلخوش که صوفی ام‌الخبائش خواند اشتهی لنا و احلی من قبله العذارا

می‌نویسد: «شک نیست که هر دو صورت این ضبط (بنت‌العنب/ آن تلخوش) نتیجه خلاقیت و تصرفات هنری خواجه است. یکی از آن مرحله یا مراحل پیشین شاعری او و دیگری متعلق به دوران کامل هنر وی. بحث بر سر این که یکی از این دو ضبط، فقط می‌تواند از آن خواجه باشد، به نظرم بحثی است مفروغ عنه. مگر از همین چشم‌انداز که ببینیم کدام یک از دو ضبط از آن مرحله دوم و کمال شاعری اوست و کدام یک اقدم ضبط‌ها؟ و گر نه این که کدام یک از آن خواجه است و دیگری از آن کاتبان، جای بحث

بنابراین، اختلافات موجود در ضبط قرآت و واژه‌ها و ترکیبات این چند تصحیح اخیر (خانلری، نیساری، سایه) دیگر از آن دست دگرگونی‌هایی نیست که بتوان به ضرس قاطع و حکم صریح یکی را بر دیگری رجحان داد، چون پای ذوق و سلیقه در میان است و هر دلی هم نگاری می‌پسندد. قواعد و ضوابطی هم که هر کدام از پژوهندگان مطرح می‌کنند، چنان نیست که بتوانند با آن‌ها، همه را مجاب کنند. چنان که بسیاری هنوز در موارد متعددی حافظ قزوینی - غنی را بر تصحیح‌های متأخر ترجیح می‌دهند.

برای آن که نمونه‌ای برای این بحث به دست داده باشم که بر پایه آن بتوان به مقایسه‌ی این چند نسخه یاد شده پرداخت، به بررسی این بیت که در حافظ قزوینی - غنی به صورت زیر ضبط شده است، می‌پردازیم.

گنج عزلت که طلسمات عجایب دارد فتح آن در نظر رحمت درویشان است

که از غزل مشهور خواجه با مطلع زیر است:

روضه‌ی خلد برین خلوت درویشان است مایه‌ی محتشمی خدمت درویشان است
همان گونه که ملاحظه می‌شود، علامه قزوینی «گنج عزلت» را آورده، در حالی که دکتر خانلری بر مبنای ۱۰ نسخه از نسخه‌های چهارده‌گانه خود، «گنج عزت» را برگزیده است. ضبط چهار نسخه دیگر «گنج عزلت» بوده است: دکتر نیساری نیز بر انتخاب دکتر خانلری صحه گذاشته و همین ترکیب را در تصحیح خود آورده، اما حافظ به سعی سایه «گنج عزلت» را ضبط کرده است. حق با کدام است؟

علامه قزوینی که «گنج عزلت» را ارجح دانسته است، معلوم نیست، بر پایه کدام نسخه به این گزینش دست زده است، زیرا در نسخه اصل و اساس ایشان، یعنی نسخه مرحوم خلخاللی، «گنج عزلت» بوده و احتمالاً چون کاتبان در گذشته «گ» را بدون سرکش می‌نوشته‌اند، مرحوم قزوینی از سیاق و مفهوم جمله به دلیل این که در بیت از طلسمات و فتح آن سخن به میان آورده شده، «گنج» را مناسب‌تر دانسته‌اند و دیگران هم که این ضبط را آورده‌اند یا به پیروی از تصحیح قزوینی - غنی بوده یا مصححانی بوده‌اند که کارشان بیشتر بر پایه ذوق شخصی بوده است.

می‌ماند بحث بین گزینش «گنج عزلت» و «گنج عزت».

گر چه شباهت «عزلت» و «عزت» در نوشتن می‌تواند پای اشتباه کاتبان را هم به میان بیاورد، اما مشکل می‌توان پذیرفت که حدود چهل نسخه که کمتر از یک قرن بعد از وفات خواجه کتابت شده است. این ترکیب را این چنین دچار دگرگونی کرده باشد، پس باید آن را نمونه‌ای از دست‌کاری‌های خود شاعر بدانیم که در طول عمر پر برکت خویش دائماً در حال صیقل دادن به گوهرهای کلامی خویش بوده است.

شخصاً به دلایلی که به دنبال می‌آید «کنج عزلت» را شکل نهایی و متعلق به دوران کمال هنری خواجه بزرگوار می‌دانم:

۱- با توجه به این که هر دو کلمه با حرکت ضمه آغاز می‌شود، هم‌آوایی «ک» و «ع» زیبایی خاصی به بیان این ترکیب می‌بخشد.

۲- تأکید غزل از همان آغاز بر «خلوت‌درویشان» است. غزل با این مضمون آغاز می‌شود: «روضه خلدبرین خلوت‌درویشان است»

و با همین موضوع نیز پایان می‌پذیرد:

حافظ از آب حیات ازلی می‌خواهی منبعش خاک در خلوت‌درویشان است

۳- باید این نکته را - که کمتر جایی دیده‌ام به آن توجه کرده باشند - یادآور شد که «درویشان» که به عنوان ردیف شعر آورده شده است، نباید در تمام ابیات آن را جمع‌درویش تلقی کرد. در طریقت به پیر و مقتدای خود، هنوز که هنوز است، «حضرت‌درویشان» هم می‌گویند. بنابراین در جاهایی از این غزل، هم چون مصرع «سبیش بندگی حضرت‌درویشان است» یا مصرع دوم همین بیت مورد بحث، «درویشان» را باید به معنای «پیر و شیخ‌راه» گرفت.

۴- با آوردن طلسمات عجایب در کنار «کنج عزلت» خود به خود به «کنج» ارزش و اعتبار گنج بخشیده است.

۵- اما کنج عزلت و خلوت چه ربطی با «طلسمات عجایب» دارد؟

«کنج عزلت» بیشتر به رسم چله‌نشینی درویشان اشاره دارد. چنان که نجم‌الدین رازی در این باره می‌نویسد: «بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است و انقطاع از خلق»^(۱) سالک در کنج‌عزلت و در آن تاریکی چله‌خانه در مدت اربعین

دایماً با خواطر شیطانی و هواهای نفسانی که هر لحظه به شکل و هیئتی بر او ظاهر می‌شود و او را از فکر و ذکر و در نتیجه از رسیدن به مقصود و مطلوب که وصول به مقام قرب است، باز می‌دارد، در جدال است. توجه به این موضوع که یکی از معانی طلسم «آن چه خیال‌های موهوم به شکل عجیب در نظر می‌آرند.» (غیاث‌الغاث) است، ربط این کلمه را با خلوت‌نشینی سالک روشن‌تر می‌کند.

به هر حال، آن چه یاری‌رسان مرید در گیر و دار نفس در آن هنگامه خلوت‌نشینی و عزلت است، رحمت و همت باطنی پیر است که «باید که (مرید) پیوسته دل با دل شیخ دارد و از دل شیخ مدد طلبد که فتوحات غیبی و نسیم نوحات الطاف ربانی ابتدا از دریچه دل شیخ به دل مرید رسد»^(۵) بنابراین سالک باید «پیوسته همت شیخ را در راه، دلیل و بدرقه خویش بشناسد و چون آفتی یا خوفی پدید آید یا خیالی هایل در نظر آید، در حال پناه با ولایت شیخ دهد و از راه اندرون از دل شیخ مدد طلبد، تا به مدد همت و نظر ولایت شیخ دفع هر آفت، اگر شیطانی است و اگر نفسانی است، بکند.»^(۶)

در نهایت فتح طلسمات عجایب که در بیت خواجه از آن سخن به میان آورده شده است، آن گونه که نجم‌الدین دایه در بحث خلوت‌نشینی از آن سخن به میان می‌آورد، تنها با همت و نظر رحمت حضرت درویشان حاصل می‌گردد:

«چون در مقام فناء الفنا صولت هیئت الوهیت و سطوت عظمت و یمومیت آشکار کند، نوری سیاه، مَغنی، مَبقی، ممیت، محیی، مشاهده شود که شکست طلسم اعظم و رفع رسوم مبهم از طلوع او پیدا گردد.»^(۷)

پی‌نویس:

^۱ نگاه کنید به حافظ: نسخه نهایی؛ ابوالحسن نجفی و سخنی از تصحیح جدید دیوان حافظ، حسینعلی هروی، درباره حافظ برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۲)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۵.

^۲ حافظ بهاءالدین خرمشاهی، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۶۴.

^۳ موسیقی شعر، دکتر شفیع کدکنی، ص ۴۲۳.

^۴ مرصادالعباد، تألیف نجم رازی، به اهتمام محمدامین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۲۸۱.

^۵ هم آنجا، ص ۲۸۵.

^۶ هم آنجا، ص ۲۸۵.

^۷ هم آنجا، ص ۳۰۸.